

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۲ جنوری ۲۰۱۷

## "کور هم می فهمد که دلده شور است"

۳

### ۲- نصاب تعلیمی معارف، مهد پرورش افراط گرایی:

در قسمت های قبلی این مختصر تذکر دادیم که چگونه آقای "منصور" با انداختن بار تمام ملامتی ها بر مضمون "ثقافت اسلامی" می خواهند نقش نهاد های افراط گرا و در کل اخوانیت را در جامعه زیر زده با تذکر بحق رأس هرم، قاعده آن را از انظار بپوشانند، در این قسمت به دوام بحث های گذشته خواهیم دید که وقتی یک شاگرد مکتب، کارش به فراگرفتن مضمون "ثقافت اسلامی" می رسد یعنی دوره متوسطه و عالی مکاتب را تمام کرده، به تحصیلات فوق "بکلوریا" ادامه می دهد، اصولاً چنان شاگردی تحت کدام نوع نظام تربیتی، تربیه شده و بر اساس همان تعلیم و تربیت در کجای تاریخ ایستاده است.

برای روشن شدن بهتر موضوع به ناگزیر می باید بحث ما را به صورت بسیار مختصر و فشرده از رشد اطفال و عواملی که بر آن رشد مؤثر اند آغاز نمائیم:

خلاف گذشته های نچندان دور که نه در مکاتب افغانستان خبری از مضمون "روانشناسی" وجود داشت و نه هم در پوهنخی ها زیاد بدان پرداخته می شد و به جز یکی دو پوهنخی مانند ادبیات و تعلیم و تربیه که در هریک صرف یک سال درسی مضمونی به نام روانشناسی آنهم در خطوط کلی اش تدریس می شد و وقتی پای تدریس روانشناسی کودک، روانشناسی نوجوان، روانشناسی جوان و ... به میان می آمد هم پای خر استاد می لنگید و هم از شاگرد و گذشته از آن نه از انترنیت خبری بود و نه هم در کتابخانه های معروفی مانند "کتابخانه پوهنتون" و "کتابخانه عامه" می شد بیشتر از تعداد انگشتان دو دست، کتاب مفید در آنها یافت، اینک که به یمن موجودیت کتابخانه های انترنیتی امکان دسترسی بیشتری به کتب مورد نظر نسبت به گذشته وجود دارد می دانیم، که وقتی پای مطالعه رشد اطفال و شکل گیری شخصیت آنها به میان می آید، روند و پروسه ای در مقابل ما قرار می گیرد که از همان نخستین ساعت های تولد یک نوزاد آغاز و تا اواسط دم حیات یک انسان ادامه می یابد. آنچه را جنین در بطن مادر تجربه می کند و بعد ها می تواند بر چگونگی شخصیت وی تأثیر گذارد، به خاطر "گل روی!!" جمعیتی مشهور آقای "منصور" به بحث نمی گیریم.

روندی که به گفته تمام دانشمندان در همین رشته، استخوانبندی و اسکلت آن حد اکثر بین سنین ۸ الی ۱۰ سالگی شکل گرفته، هر چند امکان تغییر در آن برای همیشه باقی می ماند، مگر به صورت عمده باقی سالهای عمر در واقع تحکیم همان استخوانبندی با پوشاندن آن به وسیله عضله ها، متحرک ساختن آن می باشد.

با این وعده که در فرصت دیگری این بحث را به مثابه یک بحث معلوماتی دنبال خواهم نمود، در اینجا به صورت مختصر به چند نکته اشاره می نمایم:

- از آن جایی که بحث اساسی در این مورد چگونگی شکل گیری شخصیت یک انسان است، لذا لازم می افتد تا در گام نخست، تعریف مشخصی از شخصیت بر مبنای و بستر روانشناسی اجتماعی ارائه دهیم. تا جایی که از مطالعه دانشمندان این رشته بر می آید و می توانیم با تکیه بر حافظه از آنها مدد بجویم، شخصیت عبارت از مجموعه ای از صفات و خصوصیتی می باشد که کردار و منش دارنده آن در تحت تأثیر آن تبارز یافته، وی را از سایرین متمایز می سازد. یعنی خلاف دشنام معروف "بی شخصیت" در کره زمین بین بیش از ۷ میلیارد باشنده آن بیش از ۷ میلیارد شخصیت وجود داشته، هیچ فرد بدون شخصیتی وجود ندارد.

- شکل گیری شخصیت در هر انسانی از همان آغاز تولد شروع شده متأثر از عوامل آتی می باشد:

فطرت و غریزه، عملکرد و تجارب عملی، و تعلیم و تربیت.

- فطرت و غریزه که در برخی ها از آن به نام توارث یاد می کنند، در واقع چیزی نیست به جز انتقال تمام ذخایر رشدی و تجربی جمع شده در "ژن ها" که انسان در جریان میلیون ها سال پروسه "انسان شدنش" بدان دست یافته است. - عملکرد و تجارب عملی، به تمام آن سلسله فعالیت بدنی و مغزی ساده و مغلقی اطلاق می گردد که کودک از بدو تولد با آن تلاش می ورزد تا در بطن رفع نیازمندیهایش، شناختش را از محیط ماحولش اعم از اعضای خانواده، جامعه و طبیعت رشد و تکامل ببخشد.

- تعلیم و تربیت، چیزی نیست به جز انتقال تجارب تمام انسانها از آغاز تا اینک که به صورت فرهنگ و تمدن کتله های بشری در هم آمیخته که برای فرا گیرنده جدید، آن تجارب حیثیت تجارب غیر مستقیم را دارا می باشد.

با در نظر داشت تعاریفی که در فوق تذکار یافت و پذیرش آن خارج از حب و بغض "علی و عمر" به مثابه حقایق علمی برای تمام آنهایی که به علم باور دارند، می تواند اولویت بیابد، می توانیم حکم نماییم این که یک طفل به کدام طرف می رود، انسانی می گردد معتقد به حق حیات برای همه؛ معتقد به تساوی حقوق برای تمام انسانها؛ معتقد به داشتن حق آزادی بیان، گفتار و اندیشه و یا عکس آنها متحجر و خود مرکز بین؛ خود و اندیشه اش را بحق دانستن و دیگران را باطل پنداشتن؛ فقط برای آنهایی حق حیات قایل شدن که چون خودش می اندیشند و عمل می کنند و دیگران واجب القتل و مباح الدم دانستن و ... بدون استثناء متأثر از عواملی که در فوق بدانها اشاره نمودیم، می باشد.

در این جا جهت آن که خوبتر متوجه شویم که هر یک از ما تا چه اندازه به ارتباط شکل گیری شخصیت آنهایی که بعد از ما می آیند مسؤول هستیم و گذشته از آن بدین متهم نگردم که گویا با نادیده گرفتن نقش غریزه و تجارب، می خواهم بار ملامتی را به گردن نحیف تعلیم و تربیت بیندازم، فقط به ارائه یک مثال از تجارب روزمره کودکان بسنده نموده، بحثم را به ارتباط نقش تعلیم و تربیت ادامه می دهم.

ما همه یا خود خانواده و فامیل داریم و یا اگر جوان هستیم و تا هنوز تشکیل خانواده نداده ایم، بستر رشد و پرورش ما خانواده خود ما بوده است. در این خانواده ها همه شاهد بوده ایم که کودکان در مسیر بازی های شان اعم از دختر و یا پسر، یک بازی را بدون استثناء در تمام خانواده ها به ابتکار خود انجام داده اند؛ بازی، هم مانند و هم سان سازی با بزرگسالان. بدان معنا که دخترکان خرد سال بدون آن که کسی به آنها گفته باشد، خپ و چپ در هر سطحی که مادرش

چیزی به نام وسایل آرایش در خانه داشته باشد، می خواهد وسیله آرایش مدرنی باشد که عقل من به آنها نمی رسد و یا هم تنها سرمه دان و یک میل چوب در داخل آن حتا اگر هیچ یک از آنها نباشد بوت و چپلک کلان، مادر و یا مادر کلانش را پوشیده، بدان وسیله می خواهد خود را با آن بزرگسال هم مانند و هم سان نشان دهد.

به همین سان پسران خرد سال، گاهی با بر سر گذاشتن دستار پدر و یا پدرکلانش و زمانی هم با پوشیدن بوتهای شان و در تعدادی از اطفالی که از رشد دماغی بهتری برخوردار هستند با تقلید صدا و حرکات بزرگسالان، خواسته اند خود را با بزرگسالان هم مانند و هم سان بسازند.

این حرکات که در واقعیت چیزی نیست به جز تبارز یک مرحله از رشد دماغی طفل که وی را به مرحله "سرمشق گیری" رسانیده و طفل بدان وسیله می خواهد، آمادگی اش را در استقبال از وظایفی که در آینده با آن مواجه می شود، ارتقاء دهد و می باید بدان مسؤولانه برخورد صورت گیرد، حال از شما خواننده عزیز می پرسم، برخورد خودتان و تمام اعضای خانواده تان با مشاهده این تلاش ذهنی کودک برای ارتقای شناخت و مسؤولیت پذیری از نقش خودش در جامعه، کدام یک از واکنش های بوده است:

- بی تفاوت از کنار آن گذشته اید؟

- کارش را نوعی تفریح و خنده دانسته با آن به ریشخند و تمسخر کودک و حتا بزرگسال "سرمشق گرفته شده" دست یازیده اید.

- با یگان سیلی آبدار- به خصوص دختران را- از انجام آن کار ممانعت نموده و حتا دست یازیدن بدان را ساعت ها مزمت نموده اید؟

- کودک را توبیخ نموده به وی گفته اید که به چنان کاری دست نزنند زیرا آن بزرگسال "سرمشق" آزرده خواهد شد؟ کدام یک و یا هم واکنش های دیگری.

خوانندگان نهایت عزیز،

در مورد شما نمی توانم قضاوت نمایم که واکنش شما در قبال این حرکت طفل چگونه می باشد، در همه حالت امیدوارم بهتر از آنچه باشد که در زمان ما صورت می گرفت. زیرا:

- با در نظر داشت این که هم مانند سازی در نهایت سرمشق برداری کودک از بزرگسالان و شخصیت آن بزرگسال را مورد پسند و سرمشق آینده خود قرار دادن است، "بی تفاوت گذشتن از کنار ابتکار" طفل، در واقع گذشته از این که به رسمیت نشناختن ابتکار و یک مرحله از رشد طفل است می تواند به طفل حاوی پیام های چند دیگری نیز باشد از جمله: بی توجهی به این که چه کسی را کودک سرمشق قرار می دهد، یعنی یک انسان خوب و یا یک انسان بد، امتناع و یا بی پروائی در زمینه کمک به کودک و در نهایت عدم علاقه به سرنوشت کودک در آینده و کودک در چنین دنیای پرآشوبی تنها گذاشتن تا خودش به مانند یک گیاه "خودروی" رشد و نمو نموده از دستان پرهیز "باغبان پیر" محروم بماند.

- کار کودک را جدی نگرفته، به اصطلاح با آن ساعت خود و دیگران را خوش گذشتاندن، باز هم معنائی ندارد به جز این که آینده کودک برای بزرگان چیزی بیشتر از اسباب تفریح و مزاح خودش، ارزش دیگری ندارد. چنین برخوردی گذشته از این که مناسبات بین کودک و سرمشق را چنان تیره بسازد که سرمشق با برخورد غیر علمی، کودک را از سرمشق گیری پشیمان ساخته، با هراس از مجازات های احتمالی آینده، با زیر پای گذاشتن بر سرمشق گیری، به مانند پاندول ساعت، از این طرف به آن طرف و از آن طرف به این طرف از لحاظ شخصیتی در یک دور و تسلسل نوسان دایم شخصیتی رشد و نمو نماید.

- از قبل معلوم است که مجازات کودک به خاطر هم مانند سازی، آنهم در زمانی که کودک تازه در ذهن خود ارزش های خودش را به وجود آورده، آنچه را مثبت تلقی می نماید، می خواهد انتخاب نماید به همین اساس مثلاً می خواهد به مانند پدر کلان آمدنش را با سرفه اعلام نماید و یا هم به مانند وی لنگ را بالای لنگ انداخته، کسی را صدا بزند که آب بیار و یا هم کار دیگری و به هیچ وجه قصد توهین و یا اهانت به پدر کلان را ندارد، زیرا رشد دماغی وی به حدی نیست که با هم مانند سازی بخواهد کسی را توهین کند، بلکه تمام آن هم مانند سازی و یا به تقلید عملکرد یک بزرگسال در واقع می خواهد، برای آینده اش نمونه برداری نموده، برای انجام مسوولیتهايش آمادگی بگیرد، وقتی مجازات می گردد، خود می توانید تصور نمائید که چنان کودکی در آینده چگونه انسان مسوولیت گریز، غیر قابل اعتماد و حتا جبون و ترسو پرورش خواهد یافت.

خوانندگان عزیز،

من در انواع برخورد در قبال هم مانند سازی کودکان به این نکته عامدانه اشاره ننمودم که هرگاه مثلاً دو کودک از دو جنس یعنی یک پسر و یک دختر خرد سال که نه معنای سکس را می دانند و نه هم مقاربت جنسی را، نه معنای گناه را می دانند و نه هم معنای مجاز بودن و یا ممنوع بودن چنان روابطی، به اساس شرایط زندگانی زیر یک سقف و یا هم بی مبالائی والدین بار ها شاهد هماغوشی و مقاربت پدر و مادر، کاکا و زن و کاکا و یا ... می شود، هرگاه بخواهد همان هم مانند سازی را به مثابه یک بازی با همدیگر اجراء نمایند و از شانس بد توسط پدران و مادران نادان تر از خودشان، به "گیر" بیفتند، چه چیزی در انتظار آنها خواهد بود، و چگونه به لت و کوب حتا برای آنهایی که گویا خود را غیرتمند دانسته "مردی" شان را در ستم بر زنان می دانند، قتل عمدی کودک دختر را خواهد آورد. بدون آن که بدانند هر نوع مجازاتی چه تأثیر مخربی بر آن مادر و یا پدر آینده به جای خواهد گذاشت و...

همچنان بدون توجه به عواقب رشد شخصیت کودکان، تشویق برخی حرکاتی که چه بسا از طرف والدین غلط نباشد و یا هم از "روی زمانه" آن را غلط ندانند می تواند کودک را با سرمشق نادرستش به ناکجا آباد تاریخ هدایت نماید. به صورت مثال بعد از رسیدن شورای نظار به قدرت که در بسیاری از مناطق افغانستان، کلاه پکول مد شد، کلاهی که قبل از فاجعه خونین ثور و آواره شدن مردم ما در پاکستان و خلط اقوام مختلف در کمپ های پناهندگی، به صورت خاص در نورستان مروج بوده در سایر نقاط افغانستان به ندرت قابل رؤیت بود، - به همین سان چین "کرزی"- به یکباره چنان رواج پیدا نمود که می شد بر حتا "سرلچان" سابق نیز آن را یافت، در چنین حالتی وقتی طفلی می خواهد هم مانند سازی اش را با "کلاه پکول" آغاز نماید، هیچ نمی داند که چنان نمونه برداری و "سرمشق گیری" بیشتر از آن که احترام به مردم نورستان و مقاومت باشد، سر بر آستان شورای نظار، این شرکای گلبدین در ویرانگری می باشد. یعنی سرمشق گیری از آن، در عمل آمادگی گرفتن برای قاتل شدن، وطنفروش شدن، دزد و یغما گرشدن می باشد.

خوانندگان نهایت عزیز،

باز هم مخاطب شمائید، ایا هیچ اتفاق افتاده که وقتی یکی از شما با چنین سرمشق گیری هائی مواجه شده باشید، زانو بر زمین زده مسوولانه کردار طفل را ارزشیابی و رهنمائی نموده باشید، رهنمائی نموده باشید تا آن کودک بداند که چرا چنان سرمشقی را انتخاب نموده و آن انتخاب چرا خوب و چرا احیاناً بد است؟ اگر شما چنین برخورد مسوولانه ای داشته اید، به احترام تان از جای بر می خیزم، مگر با تأسف خود زمانی که به مثابه استاد در مؤسسات تربیت معلم و یا فعال سیاسی با طیفهای مختلفی از مردم تماس داشتم، شاهد چنین حوصله مندیی از جانب بزرگسالان به ندرت بوده ام.

با این چند تذکر مختصر از محیط پرورش کودک در خانواده، حال دست کودک عزیز ما را گرفته راهی مکتب می گردیم. جایی که مکتب به جای خانواده، هم صنفی ها جای اعضای خانواده و معلم به جای مادر، در پروسه رشد شخصیت کودک و این که وی یک انسان با ارزش های انسانی پرورش بیابد و یا یک افراط گرای خیره سر با ارزش های برخاسته از دگم های قرون، نقش داشته جای ارزش های خانوادگی را، نصاب تعلیمی فرا می گیرد.

نباید فراموش نمائیم که هم هم صنفی ها و هم معلم برخاسته از همین جامعه و پرورش یافته در عین مؤثرات فرهنگی می باشند. خلاف هم صنفی ها که شخصیت همه آنها به مانند و قابل شکل پذیری است، با کمال تأسف اکثر معلمان یا نمی دانند که مسلک انتخابی شان چه باری بر دوش شان می گذارد و یا هم این که چون شغل دیگری نیافته اند، شغل معلمی را پذیرفته اند. یعنی برای کودک در فضای جدید، پدران و مادرانی اند که کمترین علاقه و آمادگی جهت کمک به فرزندان شان ندارند.

ادامه دارد